

## پیام آور رحمت

## واژه های مهم

طنین: آواز	سعادت: خوشبختی
سیما: چهره	آبخور: سرچشمه
تعالی: بلند مرتبه	غنیمت: قدر دانستن
	رنجور: ناراحت

## برخی از آرایه های متن:

پیامبر مانند گنجینه و آبخور: ← تشبیه

مثل مومنان جمله چون یک تن است: ← تشبیه

## دانش زبانی: گروه فعلی (۴)

## در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

## ۱. ماضی بعید

**ماضی بعید:** فعلی است که در گذشته دور انجام گرفته است.

هرگاه فعل کمکی ( بودم ، بودی ، بود ، بودیم ، بودید ، بودند ) به آخر فعل ماضی ساده اضافه شود، فعل ماضی بعید به دست می‌آید.

مانند: ← نوشته بودم ، گرفته بودی ، خوانده بود ، شنیده بودیم ، شکسته بودید ، خورده بودند

طریقه ساخت ماضی بعید: ← بن ماضی + ه + فعل کمکی ( بود ) + شناسه

جمع  
↓  
شنید + ه + بود + یم: شنیده بودیم

شکست + ه + بود + ید: شکسته بودید

خورد + ه + بود + ند: خورده بودند

مفرد  
↓  
نوشت + ه + بود + م: نوشته بودم

گرفت + ه + بود + ی: گرفته بودی

خواند + ه + بود: خوانده بود

## ۲. ماضی التزامی

**ماضی التزامی:** فعلی است که در زمان گذشته با شک، شرط، آرزو و..... انجام شده است.

هرگاه فعل کمکی ( باشم ، باشی ، باشد ، باشیم ، باشید ، باشند ) به آخر فعل ماضی ساده اضافه شود، فعل ماضی التزامی به دست می‌آید.

مثال: ← ساخته باشم ، پوشیده باشی ، رسیده باشد ، خورده باشیم ، برده باشید ، دیده باشند

طریقه ساخت ماضی التزامی: ← بن ماضی + ه + فعل کمکی ( باش ) + شناسه : م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند «

جمع  
↓  
خورد + ه + باش + یم: خورده باشیم

برد + ه + باش + ید: برده باشید

دید + ه + باش + ند: دیده باشند

مفرد  
↓  
ساخت + ه + باش + م: ساخته باشم





پوشید + ه + باش + ی: پوشیده باشی

رسید + ه + باش + د: رسیده باشد


## سیرت سلمان

روضه خلد ، مجد خوافی




سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رعایا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این توبره کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر.

امیر: فرمانده  رعایا: جمع رعیت، مردم  حقیر: کوچک  توبره: کیسه بزرگ   
 نثر روان: سلمان فارسی فرمانده سپاهی بود. در بین مردم آنقدر خود را کوچک نشان می داد که زمانی یک خدمتکار به او رسید و گفت: این کیسه بزرگ پر از کاه را بردار و به قرارگاه لشکر سلمان ببر.

چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: «امیر است». آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد .  
 نثر روان: سلمان هم کیسه را برداشت. وقتی به قرارگاه رسید مردم با تعجب می گفتند این سلمان است! آن خدمتکار ترسید و از سلمان عذرخواهی کرد.

در قدم کسی افتادن: ← کنایه از التماس کردن، عذرخواهی کردن 

سلمان گفت: « به سه وجه این کار از برای خود کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار، اول آنکه تکبر از من دفع شود؛ و دوم آنکه دل تو خوش شود؛ سوم آنکه از عهد حفظ رعیت بیرون آمده باشم.

وجه: دلیل  تکبر: خودخواهی  دفع: دور 

نثر روان: سلمان گفت: به سه دلیل این کار را برای خودم کردم نه بخاطر تو پس اصلاً نترس. اول بخاطر اینکه خودخواهی و غرور از من دور شود و دوم آنکه تو خوشحال شوی، سوم آنکه مسئولیت خودم را که همان مراقبت از مردم است، خوب انجام داده باشم.

اندیشه مدار: ← کنایه از نترس 